

در پرونده این شماره سعی کرده‌ایم هم از منظر جایگاه معرفتی و جامعه‌شناختی کتاب در زندگی روزمره و هم از زاویه کاری که کتاب با وجود و هستی ما می‌کند، نسبت کتاب را با خودمان نشان دهیم.

ورودی پرونده

کتاب خواندن معرفت ما را دگرگون می‌کند



میترا فردوسی
پژوهشگر مطالعات فرهنگی

همه ما در بن‌بست فناوری گرفتار شده‌ایم؛ اینقدر صفحه در شبکه‌های اجتماعی داریم که هر کدام به نوعی یک متخصص مدیریت شبکه‌های اجتماعی درجه یک شده‌ایم. صبح تا شب در لینکدین و فیس‌بوک و توئیتر و اینستاگرام و ... وقت می‌گذرانیم و آن طرف هم یک جعبه ایمیل سرشار از پیام و نامه انتظارمان را می‌کشد. در این بن‌بست، خبری از کتاب‌خواندن نیست چون وقت خالی! برایش نداریم و لابد توجه‌مان این است که باید وقت‌مان را برای رسیدن به موفقیت و پول در آوردن وقف کنیم و اگر چیزی هم باقی ماند صرف مدیریت شبکه‌های اجتماعی مان کنیم. بی‌توجه هم هستیم به مصداق‌هایی که همه آنچه مطلوب زندگی ما است را دارند و کتاب هم می‌خوانند! مصداق دم‌دستی‌اش همین خبری است که چندی پیش در مورد «وارن بافت» غول ثروت و سرمایه دنیا منتشر شد. در این خبر آمده بود که بافت موفقیت و ثروت خود را ناشی از عادت خواندن ۵۰۰ صفحه کتاب در روز دانسته. این یعنی این مرد حدود ۱۸۲،۵۰۰ صفحه را در یک سال می‌خواند. دقیق‌ترش می‌شود اینکه مردی که بیشتر روزهای خود را با مطالعه می‌گذراند در میان ده ثروتمند میلیاردی جهان قرار دارد. اما گذشته از این نمونه‌های شوکه‌کننده که خیلی هم نمی‌شود به درستی یا نادرستی‌شان پی برد، سوال اصلی اینجا است که هر کدام از ما در روز چند صفحه کتاب می‌خوانیم؟ و اصلاً چرا باید کتاب خواند؟ من در اینجا به چند دلیل اشاره می‌کنم که متکی به نتایج تحقیقات علمی و پشتوانه‌های نظری است.

کتاب خواندن چیزی شبیه تجربه مراقبه و ذن

خواندن کتاب خصوصاً اگر داستانی باشد آرامش‌بخش است. کیت اوئلی، داستان‌نویس و استاد برجسته روانشناسی شناختی دانشگاه تورنتو، برای سال‌های طولانی است که یک گروه تحقیقاتی علاقه‌مند به روانشناسی داستان را اداره می‌کند. وی در سال ۲۰۱۱ در کتابی با عنوان «چیزهایی مثل رویاها: روانشناسی داستان» می‌نویسد داستان نوعی شبیه‌سازی است، نه بر روی رایانه بلکه بر ذهن انسان؛ شبیه‌سازی از خود در تعاملات با دیگران در دنیای اجتماعی، براساس تجربه، و شامل فکر کردن به آینده‌های احتمالی کتاب‌ها به ما فرصتی می‌دهند تا بدون تعارض پایدار، برای تعامل با دیگران در جهان تمرین کنیم. بنابراین حتی اگر موافق نیستید که خواندن داستان باعث می‌شود با دیگران رفتار بهتری داشته باشیم، کتاب خواندن

قطعا راهی برای رفتار بهتر با خودمان است. نشان داده شده است که خواندن مغز ما را به حالت خشنودی خاصی مانند خلسه و مدیتیشن فرو می‌برد. کتاب‌خوان‌ها نسبت به افراد غیرخواننده، خواب بهتر، سطح استرس پایین‌تر، عزت نفس بالاتر و میزان افسردگی کمتری دارند. نویسنده ژانت وینترسون نوشته است: «داستان و شعر مثل یک دوز داروی آرامبخش عمل می‌کنند». در این خصوص کورت وانه‌گات هم یک جمله استثنایی دارد؛ او می‌گوید «من معتقدم خواندن و نوشتن مغزی‌ترین اشکال مراقبه است که تاکنون کسی به آنها دست یافته است. با خواندن نوشته‌های جالب‌ترین ذهن‌های تاریخ، در درون خودمان مراقبه می‌کنیم. این یک معجزه است.»

تقویت همدلی و شفقت اجتماعی

کتاب‌ها احساس صمیمیت و مفاهمه بین خواننده و شخصیت‌ها ایجاد می‌کنند. ویکتور هوگو صدها کلمه را برای نمایش ناامیدی و رنج شخصیت‌هایش در بی‌نویان به کار برد. خواننده به سختی می‌تواند ژان والژان را به خاطر سرعت نان برای تغذیه خانواده گرسنه‌اش سرزنش کند. وقتی نسبت به شخصی که فقط به عنوان کلمه در یک صفحه وجود دارد احساس ترحم می‌کنید، قلب شما گشوده می‌شود. باز می‌شود. کتاب خواندن مانند یک دوره آموزشی در درک دیگران است. کیت اوئلی داستان را «شبیه‌ساز پرواز ذهن» می‌نامد. همانطور که خلبانان می‌توانند پرواز کنند بدون اینکه زمین را ترک کنند، افرادی که کتاب داستانی می‌خوانند ممکن است هر بار با باز کردن یک رمان، مهارت‌های اجتماعی خود را بهبود ببخشند. وی در تحقیقات خود دریافت که با شناسایی شخصیت‌ها شروع به در نظر گرفتن اهداف و خواسته‌های آنها می‌کنیم. تحقیقات نشان می‌دهد که خواندن داستان‌ها باعث می‌شود که مردم رفتار بهتری نسبت به یکدیگر داشته باشند.

اگر کتابی باز کنید، ذهن خود را رو به دیگری باز کرده‌اید

عمل افتتاح کتاب به خودی خود یک شاهکار است. شما موافقت می‌کنید که چیزی وارد شما شود. یعنی شما با احتمال تأثیر پذیرفتن موافقت می‌کنید. شما با احتمال تغییر توسط دیدگاه شخص دیگری موافقت می‌کنید.

این موارد را داشته باشید و آن‌ها را در کنار هزار و یک آورده دیگری بگذارید که از خواندن کتاب‌ها نصیب‌تان می‌شود و خودتان به آن اشراف دارید. این مواردی که گفته شد تنها بخشی از واقعیت ارتباط انسان با کتاب است. ما در پرونده این شماره سعی کرده‌ایم هم از منظر جایگاه معرفتی و جامعه‌شناختی کتاب در زندگی روزمره انسان و هم از زاویه کاری که کتاب با وجود ما می‌کند این ارتباط را نشان دهیم.



۲+

کدام خواندن و کدام متن؟

کنش «خواندن» و تحقق گفت‌وگو



دکتر رحیم محمدی
جامعه‌شناس

خواندن «کنش» است، اما نه کنشی عادی. چون معمولاً عادت را بهیم می‌زند. پس خواندن از چند منظر برای ما اهمیت دارد: منظر نخست از دل این پرسش کلیدی بیرون می‌آید؛ که چه چیز بخوانیم؟ در واقع این پرسش به ما یادآور می‌شود که اهمیت کتاب‌خواندن در گرو چیزی است که انتخاب می‌کنیم و می‌خوانیم. یعنی اینطور نیست که اگر تن به خواندن هر متنی و کتابی بدهیم، کنش خواندن به صورت درست و اصیلش رخ داده باشد. اگر کتاب‌هایی را بخوانیم که بقیه هم می‌خوانند، فقط می‌توانیم به چیزهایی فکر کنیم که همه فکر می‌کنند. وقتی همه یک جور فکر کنند، اتفاق خوشایندی در جهان رخ نخواهد داد. مهم این است که از خودت پرسشی من کجا ایستاده‌ام؟ و چه چیزی می‌خوانم؟ و این متن چه نسبتی با من دارد؟ و مرا به کجا می‌برد؟ زیرا هر نوشته‌ای اگر نوشته درست و درمان باشد، ما را به سمت‌وسویی می‌برد و متعلق به یکی از گفتمان‌های فرهنگی و سیاسی زمانه است.

پس بایستی تنوع خواندن در جامعه و زمانه وجود داشته باشد. یعنی خواننده‌ها و خواندنی‌ها همگی در یک جهت نباشند. کسانی هم باشند که چیزهایی متفاوت بخوانند. پرسش بعدی این است که با خواندن به کجا می‌رسیم؟ و چه چیزهایی برای خواندن مفید یا مضر هستند؟ چنانکه اشاره کردیم، خواندن بخشی از گفتمان‌های رایج زمانه است. غالباً کتاب‌ها و متونی چون رمان، شعر، تاریخ، هنر، دین، فلسفه و جامعه‌شناسی یکی از گفتمان‌های موجود را نمایندگی می‌کند. ما اگر درکی از این گفتمان‌ها نداشته باشیم، ما را با خود می‌برند. اما گفتمان‌هایی مفیدند که آدمیان را به گفت‌وگو و پرسیدن و شنیدن سوق می‌دهند. در این صورت است که ما به گفت‌وگو می‌رسیم. وقتی خواندنی‌ها و خواندن‌ها همه را به یک عمل واحد توده‌وار هدایت کنند، یک اتفاق عامیانه و توده‌ای هم رخ می‌دهد؛ مشابه آنچه که در دهه‌های چهل و پنجاه شمسی در ایران شاهد آن بودیم. پس همیشه خواندن مفید نیست و می‌خواهم بگویم همه خواندنی‌ها در همه زمان‌ها مفید نیستند. اما در پاسخ به اینکه از نظر معرفتی چرا به کتاب خواندن نیاز داریم،

من نقش کتاب خواندن را در برانگیختن گفت‌وگو می‌دانم. گفت‌وگو با ساخت ارتباطی انسان عجین است و به تبادل جهان‌بینی‌ها، دانستگی‌ها و یافته‌های جدید دامن می‌زند. گفت‌وگو همچنین به افزایش ارتباط و عمیق شدن رابطه و صمیمیت کمک می‌کند. این انسان مدرن دیگر انسان قدیمی نیست، بلکه ویژگی‌های وجودی و عاطفی و شناختی جدیدی پیدا کرده است. در عصری که «عصر سوزه‌ها» است و انسان‌ها آگاهی و اراده و کنش خودشان را تجدید کرده‌اند، چیزی که پیوند میان انسان‌ها را برقرار می‌کند یک نوع گفت‌وگوی آزاد، خردمندانه و رها از سلطه است. کنش خواندن و کتاب‌خوانی به تعبیری، بنیان این گفت‌وگوهاست و امکان گفت‌وگو را در جامعه فراهم می‌آورد.

گویا جهان امروز جهان گفت‌وگوست و روشی بهتر از این هم نیست. به تعبیر هابرماس، گفت‌وگو بنیاد توافق اجتماعی است. هابرماس از نوعی حقیقت صحبت می‌کند به اسم «حقیقت توافقی». حقیقت توافقی در گفت‌وگو از طریق تفاهم و اجماع و گفت‌وگوهای طولانی ساخته می‌شود. جامعه‌ای که خواننده‌های متنوع نداشته باشد و کتاب را نادیده بگیرد، با مشکل نقص گفت‌وگو یا فقدان گفت‌وگو مواجه است. جامعه‌ای که نقص گفت‌وگو پیدا کند، نقص ارتباط، نقص تفاهم و وفای اجتماعی هم پیدا خواهد کرد. چیزی که جمع را از نو می‌سازد و تک بودن آدم‌ها را در «جامعه شهری شده» از میان برمی‌دارد، خواندن منتج به گفت‌وگو است. یکی از مشکلات جامعه ما فقدان این نوع خواندن است. ما اگر مطالعه‌ای هم می‌کنیم، چیزهایی را می‌خوانیم که ارزش خواندن ندارند. خواندنی‌های ما به گفت‌وگو و تعامل فرد و جمع دامن نمی‌زنند و تأثیری بر تعمیق و اشتراک سوزه‌ها ندارند بلکه جامعه‌ای توده‌وار می‌سازند. اما اگر خواندن را در رابطه با مفاهیم بنیادینی نظیر بسط تعامل و گفت‌وگو و نیز غیر توده‌وار شدن جامعه در نظر بگیریم، دنیا‌های جدیدی در مقابل مان گشوده خواهد شد.



این تصویر را اسکن کنید و یادداشت دکتر رحیم محمدی را با مدای فرانک سمیعی ببینید

اهمیت کتاب خواندن در

گرو چیزی است که انتخاب

می‌کنیم و می‌خوانیم. یعنی

اینطور نیست که اگر تن به

خواندن هر متنی و کتابی

بدهیم، کنش خواندن به

صورت درست و اصیلش رخ

داده باشد. اگر کتاب‌هایی

را بخوانیم که بقیه هم

می‌خوانند، فقط می‌توانیم به

چیزهایی فکر کنیم که همه

فکر می‌کنند.